

باسمه تعالی

۱.....	مشتق
۱.....	تنبیه پنجم: شرطیت قیام مبدا به ذات
۱.....	بیان نکته ای در محل نزاع
۲.....	اقوال در مساله
۲.....	تفصیل در شرطیت تلبس ذات به مبدا
۲.....	شرطیت قیام مبدا به ذات
۲.....	انحاء قیام مبدا به ذات
۳.....	اشکال به کلام مرحوم آخوند
۴.....	تصحیح کلام مرحوم آخوند
۴.....	بررسی کلام مرحوم آغا ضیاء
۵.....	تلبس ذات باری تعالی با صفات جمالیّه
۵.....	مجازیت و یا نقل در صفات باری تعالی
۵.....	عدم مرجعیت عرف در انطباق مصداق بر مفهوم

موضوع: تنبیه پنجم / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد تنبیه سوم و چهارم تمام شد در تنبیه سوم گفته شد که برای صحت حمل وجود مغایرت و اتحاد کافی است و اعتبار وحدت شرط نیست. در تنبیه چهارم نیز گفته شد نیازی نیست که بین مبدا و ذات مغایرتی وجود داشته باشد زیرا در حمل، مفاد هیئت مشتق حمل بر ذات میشود نه مبدا. اکنون نوبت به بررسی تنبیه پنجم میرسد.

مشتق

تنبیه پنجم: شرطیت قیام مبدا به ذات

بیان نکته ای در محل نزاع

در بحث مشتق اعمی ها و اخصی ها در این ناحیه با هم اتفاق دارند که در محل نزاع باید یک نحوه تلبسی وجود داشته باشد حال این تلبس در صورتی که زائل شود بحث رخ میدهد و اعمی ها میگویند اطلاق مشتق در این حالت نیز حقیقت است ولی

اخصی ها میگویند مجاز است. اما در اینکه باید تلبسی در کار باشد مفروغ عنه است. اختلاف در این است که این تلبس باید برای ذات باشد یا لازم نیست تلبس به ذات باشد؟ به عبارت دیگر برای تحقق مشتق نیاز است که ذات به مبدا تلبس داشته باشد یا نه؟ اما اینکه باید تلبسی در میان باشد (و لو اینکه ذات به آن تلبس نداشته باشد) اختلافی نیست.

اقوال در مساله

۱- بعضی قائلند به اینکه لازم نیست ذات متلبس به مبدا باشد مثلاً برای تحقق «مولم» نیاز نیست که حتماً وصف الم متصف به ذات باشد بلکه در اینجا وصف الم برای شخصی است که مورد درد واقع شده است ولی با این حال مشتق «به صورت اسم فاعلی» از آن محقق میشود.

۲- مرحوم صاحب فصول قائل به تفصیل هستند. که در ادامه کلام ایشان مطرح میگردد

۳- مرحوم آخوند میفرماید باید ذات به مبدا متلبس باشد و ادعای وضوح این مطلب را داشته است.

تفصیل در شرطیت تلبس ذات به مبدا

مرحوم صاحب فصول فرموده است: گاهی اوقات مبدا از جنس احداث است مانند ضرب. در این صورت لازم است که مبدا به ذات قیام داشته باشد. و گاهی اوقات مبدا از جنس احداث نیست در این صورت لازم نیست که مبدا به ذات قیام داشته باشد مثلاً وقتی گفته میشود لابن یا تمار و ... لازم نیست که لبن و تمر قیام به ذات داشته باشند. بعد از این کلام، مطلبی در مورد صفات باری تعالی دارد که در ادامه بحث خواهد آمد.

شرطیت قیام مبدا به ذات

مرحوم آخوند میفرماید واضح است که باید مبدا به ذات قیام داشته باشد و اصلاً صحت حمل به لحاظ تلبس ذات به مبدا است فلذا نمیتوان این شرط را انکار کرد و نمیشود حمل صحیح باشد در عین حال مبدا به ذات قیام نداشته باشد.

انحاء قیام مبدا به ذات

در اینکه مبدا مشتقات به ذات قائم است شکی نیست ولی انحاء قیام مبدا به ذات متفاوت است و همین امر باعث شده است که اختلافاتی در این جهت به وجود بیاید:

۱ الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، محمد حسین الأصفهانی، ج ۱، ص ۶۲.

الف) گاهی قیام مبدأ به ذات صدور است یعنی مبدأ از ذات صادر شده است مثل ضرب و تکلم و کتابت و ... که می‌گوئیم: زید ضارب، بکر متکلم و ..

ب) و گاهی قیام حلولی است یعنی مبدأ حال و ذات محل است. مثل قیام و قعود، سواد و بیاض و ... که بر جسم و ذات حلول می‌کنند.

ج) و گاهی قیام به نحو وقوع علیه است، یعنی مبدأ بر روی ذات واقع شده است. مثل: زید مضروب که ضرب بر زید واقع شده، د) و گاهی به نحو وقوع فیه است، یعنی مبدأ در ظرف زمانی یا مکانی ذات واقع شده است. مثل يوم الجمعة مقتل زید، المسجد مسجد بکر و ... که قتل و سجده در فلان زمان یا مکان واقع شده است.

ه) و گاهی قیام انتزاعی است، به این صورت که مبدأ از ذات انتزاع می‌شود و بر ذات حمل می‌شود و با ذات تغایر مفهومی دارد ولی از لحاظ مصداق خارجی اتحاد دارند. و این اتحاد نیز یک نوع تلبس است مانند صفات کمالیه خداوند نسبت به ذات الهی.

اشکال به کلام مرحوم آخوند

مرحوم آغا ضیاء در ابتدا می‌فرماید^۱ در بعضی موارد نمیتوان گفت که مبدا به ذات قائم است و سپس مشکل را حل فرموده است. مرحوم آغا ضیاء می‌فرماید در مشتقاتی مانند ضارب و قائم کلام مرحوم آخوند صحیح است و مبدا به ذات قائم است اما در مشتقاتی مانند مولم و مقیم کلام مرحوم آخوند صحیح نیست زیرا در این موارد مبدا به ذات قائم نیست زیرا مولم به معنای ایجاد کننده اَلَم است در حالی که اَلَم قائم به فاعل و ذات مولم نیست بلکه قائم به کسی است که اَلَم در او ایجاد شده است. کلمه مقیم نیز به معنای ایجاد کننده قیام است بنابر این مبدا که قیام است قائم به مقام است (به ضم میم) و قائم به مقیم نیست فلذا در این گونه موارد نمیتوان گفت که مبدا قائم به ذات است.

چه فرقی بین مشتقاتی مانند ضارب و قائم با مشتقاتی مانند مولم و مقیم وجود دارد که در موارد اول مبدا به ذات قائم است ولی در موارد دوم قائم نیست؟

فرق این دو گونه مشتقات در این است که مشتقاتی مانند ضارب متعدی است فلذا ایجاد ضرب از ذات مشتق امکان پذیر است و قیام به این نحو را دارا است اما در مشتقاتی مانند مولم و مقیم لازم هستند فلذا ایجاد در کار نیست.

ان قلت: مشتقاتی مانند مولم و مقیم متعدی هستند و مصدر مولم ایلام است و مصدر مقیم اقامه است و هر دو از باب افعال هستند و متعدی هستند پس چرا مبدا به ذات قائم نیست؟

۱. نهاية الافکار، آقا ضیاء الدین العراقي، ج ۱، ص ۱۵۳.

قلت: و لو اینکه به باب افعال درآمده اند و متعدی شده اند اما در حقیقت ایلام و اقامه دارای هیئت مختص به خودشان هستند و خود وزن ایلام و اقامه هیئت هستند در حالی که مراد ما از لازم ماده آنها است و ماده آنها عبارت است از چیزی است که در همه ی موارد سریان دارد و چیزی که در این موارد سریان دارد حروف ا ل م و ض ر ب است در حالی که در ایلام ا ی ل ا م هیئت کلمه هستند و ماده آن ا ل م است که لازم است پس باز هم ماده لازم است و متعدی نشده است.

اینکه ادباء میگویند مصدر اصل کلام است و از آن ۹ وجه اشتقاق میشود درست نیست بلکه استحسانات است زیرا مصدر نیز خودش یک ماده دارد مانند ضرب و یک هیئت دارد که همین ماده به علاوه فتحه ضاد و سکون راء و سکون باء است و محال است که مثلاً فعل ماضی که دارای هیئت دیگری است از مصدر اخذ شده باشد زیرا لازمه این کلام این است که یک هیئت داخل در هیئت دیگر با حفظ هیئت خودش شده باشد زیرا هر اصلی در فرع وجود دارد.

تصحیح کلام مرحوم آخوند

در نهایت مرحوم آغا ضیاء میفرماید یا باید در این بحث بگوییم در این موارد قیام مبدا به ذات لازم نیست یا باید بگوییم در این موارد قیام مبدا به ذات لازم است و قیام نیز به نحو ایجاد است یعنی فاعل ایجاد کننده اَلَم است و این ایجاد نیز از هیئت باب افعال به دست آمده است یعنی وقتی مولم گفته میشود یعنی کسی که اَلَم را ایجاد میکند و همین ایجاد نیز یک نوع قیام است

بررسی کلام مرحوم آغا ضیاء

مرحوم آغا ضیاء در مطالبی که بیان فرمودند دو نکته قابل بررسی است:

- ۱- اینکه ایشان میفرماید قول ادباء در مورد مصدر استحسان است صحیح است زیرا قوام معنای مصدری به هیئتش است و معنا ندارد که این هیئت داخل در هیئات دیگری شود
- ۲- اینکه ایشان فرمود افعال مزید فیه همان افعال مجرد هستند (از این حیث که ماده آنها با هم مشترک است و از طرفی یک معنای اضافی در افعال مزید فیه وجود دارد که در این جا همان ایجاد بود باید بگوییم که این معنای اضافی از هیئت ابواب است مثلاً هیئت افتعال مطاوعه را میرساند یا مفاعله اشتراک را میرساند یا افعال متعدی شده را میفهماند. پس در نتیجه در بعضی موارد ایجاد را از هیئت به دست می‌آوریم نه از ماده،) درست نیست زیرا ممکن است کسی بگوید همان طوری که هیئت افعال مزید با افعال مجرد متفاوت است ماده آنها نیز متفاوت

است مثلاً در آلم ماده اش ا ل م است ولی وقتی به باب افعال می‌رود ماده اش نیز تغییر می‌کند و ماده ی آن ا ی ل ا م است فلذا گفته می‌شود معنای ایجاد را از ماده نتیجه می‌گیریم.

خلاصه: نتیجه بین کلام مرحوم آغا ضیاء و ما متحد است ولی ما می‌گوییم ایجادى که به وجود آمد از ماده مولم به دست آمده است و مرحوم آغا ضیاء می‌فرماید از هیئت به دست آمده است. پس در مولم و مقیم ایجاد به فاعل قائم است.

تلبس ذات باری تعالی به صفات جمالیه

بحثی راجع به صفات خداوند متعال دارند که شما صفات جمالیه پروردگار را عین ذات او دانسته و از طرفی می‌گوئید باید مبدا قائم به ذات باشد. چگونه بین این دو مطلب، جمع می‌کنید که هم قائل به عینیت شویم و در عین حال بگوئیم خداوند متلبس به صفت علم است.

مجازیت و یا نقل در صفات باری تعالی

صاحب فصول در مورد صفات ذاتیه الهی قائل به نقل یا مجازیت شده و فرموده است: این صفات وقتی بر ممکنات اطلاق می‌شود و می‌گوئیم: زید عالم قادر یک معنا دارد ولی وقتی بر خداوند اطلاق می‌شود معنای دیگری دارد و از معنای مذکور نقل داده شده و یا مجازاً در معنای جدیدی بکار رفته است. زیرا مبادی صفات خداوند به ذات قائم نیستند چون اگر قائم به ذات او باشند صفات باید زائد بر ذات باشند.

ان قلت: ما می‌گوییم صفات عین ذات خداوند هستند و قیام هم مشکلی ندارد زیرا یکی از انحاء قیام اتحاد عینی است بلکه اعلی مراتب قیام اتحاد عینی است

قلت: این مطلب درست است ولی دقت عقلی است و عرف به آن حکم نمی‌کند.

عدم مرجعیت عرف در انطباق مصداق بر مفهوم

در صدق مشتق چه چیزی لازم است به عرف رجوع می‌کنیم عرف می‌گوید باید ذات و تلبس به مبدأ تحقق داشته باشد اما اینکه کجا تلبس هست و در چه مورد، تلبس تحقق ندارد، ارتباطی به عرف ندارد وقتی با فکر و عمل عقلی دریافتیم که خداوند متعال هم تلبس به علم دارد منتها تلبسش، عین ذات است که هیچ‌گونه مغایرت خارجی بین ذات و صفتش نیست همین کفایت می‌کند بنابراین ما در تعیین مفاهیم مشتق از عرف کمک می‌گیریم اما در تطبیق مفاهیم بر مصداق نیازی به عرف

نداریم و پائین بودن سطح فهم عرف در درک امور خفیه، ضرری به صدق و تطبیق صفات - به نحو حقیقت - بر خداوند متعال نمی‌زند.

ادامه بحث در جلسه آینده